۹. تعدد قرائات (۱۴۰۲/۰۹/۲۱)

سال تحصیلی (۱۴۰۲-۱۴۰۳) - سه‌شنبه، ۲۱ آذر ۱۴۰۲

- پیشگفتار (خلاصه)
- مزیت چاپ باغچه سرای قرآن
- چرایی بحث از کتاب «پژوهشی در رسم مصحف»
- سؤال از تعدد خط و وجود نقط در زمان انسخ عثمان و نظر کتاب پژوهشی در رسم المصحف
- بررسی فتوای مالک بر « اکتبوا علی الکتبةالاولی »
- بررسی ریشه داشتن استفتاء از مالک در ضعف خط در ابتدا و تکامل آن در زمان مالک
    - دلیل اول اگر دو خط رواج داشت، سؤال از ابتدا مطرح می‌شد نه در زمان مالک
    - پاسخ به استدلال؛ استفتاء از وجود الف و واو، دلیلی بر امتیاز مصحف عثمانی بر خط رایج آن زمان، نه تکامل خط

- پاسخ دوم؛شاهد امتیاز رسم مصحف نسبت به رسم رایج: کتب اختلاف رسم مصاحف در صدر اول و بیان قطع و وصل
    - الف) کتاب «اختلاف مصاحف المصار» ابن عامر
    - ب) کتاب «القطع و الوصل» یحیی بن یعمر
    - دو مثال «أَأَنْذَرْتَهُمْ» و «وَأَوْفُوا»

- احتمالات مطرح در معنای «احدثه الناس من الهجاء»
    - اظهر احتمالات؛ حروف الفبا
    - احتمال اول؛احداث خط عروض
    - احتمال دوم؛ احداث خط قیاسی
    - احتمال سوم؛ نقط الاعجام و الاعراب
    - احتمال چهارم؛ تبدیل خط حجازی به خط کوفی متاخر
    - احتمال پنجم؛ تبدیل خط کوفی به خط نسخ

- در احتمال ادخال الف بنابر رسم رایج در مصاحف
- نقد توجیه غانم قدوری در رسم «لااذبحنه»

پیش‌گفتار (خلاصه)

بررسی قول تطابق رسم مصحف با خط رایج با استناد به فتوای مالک(1)
مزیت چاپ باغچه سرای قرآن، سؤال از تعدد خط و وجود نقط در زمان ناسخ عثمان و نظر کتاب پژوهشی در رسم المصحف، بررسی فتوای مالک بر « اکتبوا علی الکتبةالاولی »، بررسی ریشه داشتن استفتاء از مالک در ضعف خط در ابتدا و تکامل آن در زمان مالک،دو مثال «لأَاْذْبَحَنَّهُ» و «وَلأَوَضَعُوا»، احتمالات مطرح در معنای «احدثه الناس من الهجاء»

مزیت چاپ باغچه سرای قرآن

شاگرد: فرموده بودی باغچه سرا را تحقیق کنیم. باغچه سرا یکی از شهرهای شبه جزیره کریمه است. در دست روسیه تزاری بوده که آن قرآن چاپ شده بود. تحت سلطه عثمانی نبوده.

استاد: در همان وقت هم نبوده؟

شاگرد: بله. حافظ عثمان هم چاپ قسطنطنیه در استانبول بوده. اینها از هم متفاوت هستند. باغچه سرا برای دولت کریمه بوده که دست اتاترهای مسلمان بوده که آلآن هم هستند.

استاد: جزاکم الله خیرا. دیروز صحبت از چه شد که باغچه سرا مطرح شد؟

شاگرد: استخاره کردی و بحث خطها و چاپ های متفاوت شد.

استاد: بله، واقعا مصاحف مختلف هست. در قم هم کتابخانه‌ای هست که حاج آقا یک علاقه وافری به جمع این مصاحف داشتند. مقصودشان را هم در یک مصاحبه گفته بودند اثبات اینکه قرآن بدون تغییر و مصون از تحریف استنساخ می شده. به این انگیزه شروع کردند به جمع کردن مصاحف. خیلی مفصل! به نظرم کتابخانه اشان در خیابان صفائیه است. اسم اشان آلآن یادم نیست.

شاگرد: از کتابخانه‌های مربوط به آل البیت که نیست؟

استاد: نه، تهرانی هستند.

شاگرد2: این قرائات مختلف را چه کردند؟

استاد: نه، قرائات مشکلی ندارد. اصلاً مسأله قرائات یک نحو دور کردن قرآن کریم از تحریف است. ولی خب وقتی بحث خام است و جوانبش روشن نیست، از آن تلقی بد می‌شود. و الا وقتی واضح شد و گسترده شد و همه کلمات را دید، مشکلی ندارد.

شاگرد: برای کسی که ندیده ظاهراً باید مشکل دار شده باشد.

استاد: مرحوم نوری خیلی استیعاب مطالب دارند؛ خیلی هم مطالعه دارند. اگر شما کل فصل الخطاب اشان را ببینید، تمام این کتاب روی یک پایه بنا گذاشته شده؛ آن هم «کذبوا اعداء الله حرف واحد»! تمام شد. این کلمه کل کتاب فصل الخطاب را برپا کرده. اشان می‌گویند اهل البیت فرموده‌اند یک قرائت درست است و بقیه آنها همه باطل است، پس فصل الخطاب هم به اختلاف قرائات، حالت تحریف می‌دهند. خب می‌بینید که باید خیلی روی این مبنا تأمل شود. اینکه این جور آثار را دارد؛ یک کتاب با این حرف و حدیثی که دارد نوشته شده. شما اگر این مبنا را از آن بگیری، تمام است. چند سال قبل در جلسات متعدد فصل الخطاب را می‌آوردیم و می‌خواندیم. از اشان خیلی استفاده کرده‌ایم. همین که من از شیخ الطائفه می‌گویم «کله حق و کله صواب»، مرحوم نوری در فصل الخطاب در طبرسی کرده‌اند. اما وقتی رفتیم ببینیم طبرسی چه گفته است فهمیدیم اصل آن برای شیخ است. و عبارت تبیان خیلی روشنتر است. یعنی

ی‌ک عالم شیعی برای این‌که این کتاب‌شان را سر برسانند، مجبور شدند این مفسر شیعی را در کنند. این خودش خیلی جالب است. چرا؟ به این خاطر که آن مفسر، این مبانی‌ای که این‌ها در این کتاب دارند را نداشته. اصلاً دید او و فضای ذهنی او نسبت به قرائات طور دیگری است. این‌ها خیلی مهم است. در این‌که یک مبنا و یک دیدگاه چه آثاری دارد. آثار به این بزرگی.

دیروز از چاپ های مختلف صحبت شد. عرض کردم خطاط عثمان طه، سعی کرده هر صفحه قرآن کریم، اولش اول آیه باشد و آخرش هم آخر آیه باشد. ولی قرآن های قبلی اینطور نبوده؛ در نوشتن مقید نبودند؛ وسط خط قرار میدادند. بلکه جالب‌تر این است که از قرآن¬های خط کوفی -غیر از آن هایی که در بعضی از خطاط‌های ایرانی بوده- تمام قرآن هایی که به خط کوفی نوشته می شده به‌غیر از متاخرین آن‌ها، خط را به‌صورت نوشتار پیوسته می‌نوشتند. یعنی حروف را پشت سر هم می‌آوردند. اگر وسط کلمه پایان خط قرار می‌گرفت مشکلی نداشتند؛ دو تا حرف یک کلمه را این طرف می‌نوشتند و بقیه آن را در طرف دیگر. اگر یک حرفش هم می‌ماند در سطر بعد می‌نوشتند. کلمه را که می‌نوشتند اگر یک حرفش می‌ماند آن را در سطر بعدی می‌نوشتند. به این می‌گویند نوشتن پیوسته. اصطلاح امروزش این است.

همین مصحفی که در مشهد رونمایی شده...؛ مصحف امیرالمؤمنین علی‌هالسلام که در آستان‌قدس هست ولی آن را چاپ کرده‌اند. من نگفتم آن چه که من دارم آستان‌قدس چاپ کرده، اصل مصحف در آستان‌قدس محفوظ است. ولی دو نفر از اساتیدی که همین کتاب «پژوهشی در رسم المصحف» را نوشته اند، تحقیق کرده‌اند و به‌صورت عکس برداری تام چاپ کرده‌اند. این عکس برداری اصطلاحی هم دارد.

شاگرد: می‌کروفیلم.

استاد: نه، می‌کروفیلم، فیلم گرفتن عکس است ولی چاپ به‌صورت عکس همان فاکسی¬میلیه است. «ه» را در فارسی به آن اضافه کرده‌اند. ای در لغت لاتینش در آخرش «ای» هست که ما در فارسی می‌گوییم فاکسی‌میلیه.

این آقایان در مؤسسه چاپ و نشر قرآن کریم -که سایت هم دارد- چاپ کرده‌اند. اگر هم خواستید سراغ آن را بگیرید باید از آن‌ها سراغ بگیرید. ان‌شرش آن‌ها بوده‌اند. نه آستان‌قدس. در آن مصحف من دیده‌ام، در همین مصحفی که جدید چاپ شده علی القاعده همین است. اصلاً آن زمان رسم مستوعب بوده که وقتی کلمه به آخر سطر می‌رسید آن را می‌شکستند. اگر یک الف مانده بود الف را سطر بعدی می‌گذاشتند. مثلاً اگر یک «ی» و «ب» مانده بود...؛ مثلاً اگر کلمه «تهذیب» به پایان خط می‌رسید «تهذ» را این طرف می‌نوشتند، «یب» را سطر بعدی می‌نوشتند. نوشتار پیوسته می‌گویند. قرآن ها همین جور بود. به خط‌های مختلف بود که اول سطر ها [گاهی به این صورت بود]. لذا من از حاج آقا شنیدم که فرمودند من کلمه باغچه سرا را از ایشان شنیدم. ظاهراً در نجف چاپ‌های مختلف بوده، خط عثمان طه، کم غلط بودنش، چاپ خانه هایی که چاپ می‌کردند که از عثمانی مانده بود، قبل از جنگ جهانی اول همه اینها رایج بود. بعدش دیگر عثمانی از بین رفت. ولی اینها از آن‌ها مانده بود. من دیروز عرض کردم ببینیم باغچه‌سرا کجای ترکیه است. ایشان تحقیق کردند و فرمودند باغچه سرا در آن جزیره کریمه است. شبه جزیره کریمه مرکز دولت تاتار. تاتار به‌معنای مغول.

شاگرد: یک طایفه‌ای از آن‌ها هستند.

استاد: فرمودند حتی در آن زمان هم تحت حکومت عثمانی نبودند. تحت همان تزار روسیه بودند.

شاگرد: بیشتر جنگ بوده و تحت تأثیر روسیه بودند.

استاد: علی ای حال ظاهراً باغچه سرا اسم آن انتشارات است.

شاگرد: اسم شهر است. مثلاً می‌گویند چاپ قسطنطنیه و چاپ باغچه سرا.

استاد: چاپ استانبول، چاپ باغچه سرا. جزاکم الله خیرا. ان شاء الله باز هم اینها را پی بگیریم. ام که یک کلمه از اساتید شنیده بودیم و یادمان بود خودش کلید بسیاری از چیزها بود که به دنبالش بودیم.

شاگرد2: حاج آقای بهجت در مورد چاپ باغچه سرا چه می‌فرمودند؟

استاد: از آن تجلیل می‌کردند. لحنشان این بود که مثلاً کم غلط است. خط خوب و کم غلط. لذا مصحف فرخ خان که هفته قبل آوردم، در مقدمه آن نوشته بود ما برای اطمینان دوباره آن را با چاپ باغچه سرا تطبیق دادیم و مقابله کردیم. یعنی معلوم می‌شود که در ذهن آنها هم این بود که چاپ صحیح کم غلط، چاپ باغچه سرا است.

چرایی بحث از کتاب «پژوهشی در رسم مصحف»

دو هفته قبل آقا فرمودند که چرا این کتاب پژوهشی در رسم المصحف را می‌آوری؟ عرض کردم من انتخاب نکرده‌ام. یکی از اعزه به آن جا رفته بودند و آن مؤلف در آن محفل داده بودند، ایشان هم گفته بودند من مطالعه نمی‌کنم برای تو باشد! وقتی شروع به خواندن کردم خوبی ای که دارد مستند است. یعنی هر چه نقل می‌کنند عین عبارت را می‌آورند. آن جایی هم که بحث خودشان است، معلوم است. غیر از این جهتش، ما کتاب دیگری در رسم المصحف نخوانده بودیم. کما اینکه قرائاتش هم همینطور بود. تازه من شروع به مطالعه کردن کردم، دیدم برای خودش علمی است. علمی که اصالًا در ابتدا باورش نمی‌شود که یک علم ریشه‌دار قوی است؛ که چقدر روی آن کار شده، حرف زده شده! ما اصالً خبر نداشتیم که این خودش یک علم است. علم دقیق و قابل پی جویی. مطالب خوبی دارد. هر چه هم اینها را کمتر بدانیم، وقتی کمتر بدانیم بی هوا حرف می‌زنیم. چون خبر نداریم. یک چیزهایی می‌گوییم که کسی که اینها را خوانده می‌بیند داریم پرت حرف می‌زنیم. پرت حرف زدن را کسی که کار کرده می‌فهمد. کسی که کار نکرده نمی فهمد. این کتاب از این باب بوده. لذا آن اساتیدی که زحمت این کتاب را کشیده‌اند ذو حق هستند. با اینکه قبلاً به‌صورت پراکنده از رسم المصحف صحبت می‌کردیم اما الآن به‌عنوان فنی است که می‌فهمیم به چه صورت است؛ بدو و ختمش و آثارش را می‌فهمیم. روی این حساب سؤالات و بحثی که داشتیم را ادامه می‌دهم.

سؤال از تعدد خط و وجود نقط در زمان ناسخ عثمان و نظر کتاب پژوهشی در رسم المصحف

دو تا سؤال مطرح کردم. یکی اینکه وقتی ناسخ عثمان مصحف را نوشت، آیا در زمان او نقطه و اعراب بود یا نبود؟ طبعش مقدم بر بحث بعدیش است ولی بحث اول مقدماتی را برای بحث دوم فراهم می‌کند. لذا من سؤال دوم را اول بررسی کردم. سؤال دوم این بود: وقتی ناسخ عثمان مصحف شریف را می‌نوشت، خط یک خط بود؟ آنها هم با همان خطی که در معاملات و نامه‌های مردم بود، مصحف را نوشتند؟ لذا قبل از اینکه خطوط دیگر در بیاید مردم یک خط بیشتر نداشتند که خط مصحف هم یکی از آنها بود. یا اینکه نه، ناسخ عثمان تعمدا بر خلاف خط رایج زمان، تغییرات و اضافاتی داشته؟ چیزهایی را تعمدا در آن اعمال کرده است. این سؤال دوم بود. عرض کردم ما به‌دنبال این هستیم. آیا در آن زمان خطی بوده یا نه؟ این مطلبی است که در این کتاب می‌گویند نبوده. با اینکه خودشان می‌گویند:

«گروه دیگری معتقد هستند که پایه‌های رسم المصحف در زمان عثمان گذاشته شد»؛ یعنی رسم المصحف را عثمان عمداً به رسم خاص درآورد. لذا می‌گوییم رسم عثمانی. نه این که چون خطوط بعدا درآمد رسم عثمانی به‌خاطر سابقه اش باشد. در همان زمان خود عثمان هم رسم، رسم عثمانی بود. یعنی مصحف طوری بود که موافق با خط برید و سائر کتب نبود. عمداً اینطور نوشته بودند. این سؤال مهمی است. حال مستنداتش را هم می‌آورند. ایشان می‌گویند: «گروهی این را می‌گویند. چرا که وی دستور داد قرآن را به‌گونه‌ای بنویسند که با خط رایج یکی نباشد که تحمل قرائات مختلف را داشته باشد». اصلاً عمداً اینطور نوشتند تا جایی که ممکن است قرائات محفوظ بمانند. از آن اختلاف جلوگیری کنند. لازمه چنین دستوری پیدایش رسم المصحف است. از روز اول یک رسم خاص بوده. بعد جواب می‌دهند و می‌گویند:

> «به نظر می‌رسد که این سخن ناظر به این مطلب است که در این دوره دو شیوه نگارش موجود بوده است؛ یک نوع روش عمومی بود که در نگارش های معمولی از آن استفاده می شده. و دیگری روش خاص است که در نگارش مصحف به کار می‌رفته است. اما همانگونه که قبلاً گفته شد این نظریه با نقل دانی از مالک، و نقل زرکشی از احمد بن حنبل تناقض دارد. دانی در مورد فتوای مالک بن انس (م۱۷۹) چنین گوید: سئل مالک...»[1]

---

[1] پژوهشی در رسم مصحف

بررسی فتوای مالک بر «کتبوا علی الکتبةالاولی»

اگر بعدًا خواستید در فدکیه ملاحظه کنید، صفحه‌ای است به نام «سخن مالک بن انس-اکتبوا علی الکتبة الاولی». اگر خواستید این صفحه را نگاه کنید.

ببینید من برای این حرف مالک از پنج کتاب قدیمی آدرس داده‌ام. قدیمی‌ترین آن‌ها تفسیر ابن وهب است. ابن وهب خودش شاگرد مالک بن انس است. ظاهرًا تفسیرش هم مفصل بوده ولی الآن هست. در الشامله موجود است؛ تفسير القرآن من الجامع لابن وهب، جلد سوم، صفحه شصت و یک. ابن وهب نقل کرده:

> **وسمعت مالكا وسئل عن الحروف تكون في القرآن مثل الواو والألف، أترى أن نغير من المصاحف إذا وجد ذلك فيها، فقال: لا تغير.**

«وسمعت مالكا»؛ خودم از مالک شنیدم، **«وسئل عن الحروف تكون في القرآن مثل الواو والألف»؛** در قرآن حروفی مثل واو و الف هست، **«أترى أن نغير»؛** یا «تغیر» در اینجا «نغیر» دارد، **«من المصاحف إذا وجد ذلك فيها، فقال: لا تغير»؛** نباید تغییر داد. باید عین همانی که بود نوشته شود. این یک بخشی از این قدیمی‌ترین کتاب است. کتاب بعدی برای قبل از دانی است.

شاگرد: در ذهن او چه بوده که این سؤال را پرسیده؟

استاد: در توضیحی که دانی میدهد عرض میکنم.

کتاب بعدی «الجامع في السنن والآداب والمغازي والتاريخ» است؛ برای قیروانی است؛ متوفی 386؛ وقتی او وفات کرده دانی جوان بوده. دانی هم همان حدودها بوده ولی قبل از او. اینها را بعنوان نقل های مستند آورده‌ام، در ادامه به آن چه که مقصود آقایان است میرسم. عبارات را در ذهن شریفتان حاضر کنید تا جلو برویم. قیروانی میگوید:

قبلش میگوید «قال مالک». **«قيل: فمما كتب اليوم من المصاحف أيكتب على ما أحكم الناس من الهجاء اليوم؟ قال: لا، ولكن على الكتبة الأولى»**؛ «کِتبة» مناسبتر است. «فعلة» بمعنای نوع است. **«وبيان ذلك أن براءة لم يوجد في أولها بسم الله الرحمن الرحيم، فتركت»**. این هم به این صورت معنا کرده است.

کتاب بعدی «المقنع في رسم مصاحف الأمصار» است. المقنع برای دانی است که در رسم است. المحکم برای دانی است برای ضبط. اصطلاح رسم و ضبط از قدیم بوده است. الآن هم که مصحف چاپ می‌شود می‌گویند «اخذ هجائه و رسمه من هذه الکتب و اخذ ضبطه من کتاب فلان». هر چه پایه حروف است –قطع نظر از نقطه و اعراب و علامت مد و ...- رسم می‌شود. هر چه که ورای آن است در این اصطلاح، ضبط می‌گوییم. ضبط یعنی نقطه گذاری و اعراب گذاری. علامت مد و وقف و امثال آن را ضبط می‌گوییم. مثلاً ضبط ای وقف سجاوندی. علامی بوده معروف. این یکی از انواع ضبط است. «المقنع فی رسم مصاحف الامصار» و «المحکم فی ضبط المصاحف» هر دو برای دانی است. دانی در صفحه نوزده مقنع این را می‌گوید:

> **وسئل مالك رحمه الله هل يكتب المصحف على ما أحدثه الناس من الهجاء فقال لا إلا على الكتبة الأولى**[1]

بعد سند می‌آورد:

> **حدثنا أبو محمد عبد الملك بن الحسن إن عبد العزيز بن علي حدثهم قال حدثنا المقدام بن تليد قال حدثنا عبد الله بن عبد الحكم قال قال اشهب سئل مالك فقيل له أرأيت من استكتب مصحفا اليوم أترى أن يكتب على ما احدث الناس من الهجاء اليوم فقال لا أرى ذلك ولكن يكتب على الكتبة الأولى قال أبو عمرو ولا مخالف له في ذلك من علماء الأمة وبالله التوفيق.**

«مالك فقيل له أرأيت من استكتب مصحفا اليوم»؛ در زمان ما اگر کسی بخواهد مصحفی بنویسد، **«أترى أن يكتب على ما احدث الناس من الهجاء اليوم»؛** اجازه می‌دهی با آن هجائی که مردم امروز اختراع کرده‌اند قرآن را بنویسند؟ **«فقال لا أرى ذلك ولكن يكتب على الكتبة الأولى».**

«قال أبو عمرو»؛ ابوعمرو چه کسی است؟ دانی است. جلوتر عرض کردم چند تا عثمان بن سعید داریم. اجل عثمان بن سعیدها روی کره زمین، نائب خاص امام علیه‌السلام است؛ عثمان بن سعید عمری رضوان الله تعالی علیه و علی ابنه و بر دو بزرگوار دیگر. در آن زیارت نامه دارد «انت باب الحجه فی حیاتک و بعد وفاتک»[2]. عثمان بن سعید دیگر دانی است. سومی هم ورش است. اسم ورش معروف هم عثمان بن سعید است.

ابوعمرو عثمان بن سعید دانی می‌گوید:

«ولا مخالف له في ذلك من علماء الأمة وبالله التوفيق»؛ یعنی تمام علماء می‌گویند نوشتن قرآن به‌غیر از کتبه اول جایز نیست. این برای المقنع بود.

در المقنع صفحه سی و شش در دنباله این کتاب است. آقایان طوری آورده‌اند که شاید به ذهن بیاید که پشت سر هم هستند، اما پشت سر هم نیستند. در صفحه سی و شش است.

> حدثني أبو محمد عبد الملك بن الحسن إن عبد العزيز بن علي حدثهم قال حدثنا المقدام بن تليد قال حدثنا عبد الله بن عبد الحكم قال قال اشهب سئل مالك عن الحروف تكون في القرآن مثل الواو والألف ترى إن تُغير من المصحف إذا وجدت فيه كذلك قال لا قال أبو عمرو يعني الواو والألف الزائدتين في الرسم لمعنى المعدومتين في اللفظ نحو الواو في " اولئك " و " اولي " و " الوات " و " ال " و " ليبلوا " و " لن ندعوا " و " وشبهه ونحو الألف في " الربوا " و " سأُوريكم " و " اواضعوا " و " أو لااذبحنّه " و " مائة " و " مائتين " و " لا ياييسوا " و " ولا ياييس " و " يبدؤا " و " تفتئوا " و " يعبؤا " وشبهه وكذلك الياء في نحو " من نبإي المرسلين " و " ملإيه " و " افإين متّ " وما أشبهه[3]

«قال اشهب سئل مالك عن الحروف تكون في القرآن مثل الواو والألف ترى إن تُغير من المصحف إذا وجدت فيه كذلك قال لا قال أبو عمرو...»؛ بعد شروع به توضیح دادن می‌کند.

شاگرد: بقیه عبارت برای چیست؟

استاد: آن‌ها توضیحات دانی است که مقصود از واو و الف چیست. چون بعداً با این‌ها کار دارم بعداً عرض می‌کنم. علی ای حال می‌خواهم عبارت در ابتدا به ذهنتان بیاید و بعد هم فرمایش آقایان در این کتاب را هم بگویم که می‌گویند الصالً‌ود خط نبوده و عین هم بوده. بعد دوباره بیایم توضیحات این‌ها را بدهیم.

در کتاب «المحکم فی نقط المصاحف» است.

> **حدثني عبد الملك بن الحسين قال ان عبد العزيز بن علي قال ان المقدام ابن تليد قال ان عبد الله بن عبد الحكم قال قال أشهب سئل مالك فقيل له أرأيت من استكتب مصحفا اليوم أترى أن يكتب على ما أحدث الناس من الهجاء اليوم فقال لا أرى ذلك ولكن يكتب على الكتبة الأولى قال مالك ولا يزال الإنسان يسألني عن نقط القرآن فأقول له أما الإمام من المصاحف فلا أرى أن ينقط ولا يزاد في المصاحف ما لم يكن فيها وأما المصاحف الصغار التي يتعلم فيها الصبيان وألواحهم فلا أرى بذلك بأسا قال عبد الله وسمعت مالكا وسئل عن شكل المصاحف فقال أما الأمهات فلا أراه وأما المصاحف التي يتعلم فيها الغلمان فلا بأس**[4]

«... قال مالك»؛ مطلب اضافه دارد. مالک می‌گوید: **«و لا يزال الإنسان يسألني عن نقط القرآن»؛** مدام از من می‌پرسند نقطه بگذاریم یا نه. نقطه هم دو جور بوده؛ نقط الاعجام که برای حروف بود و نقط الاعراب که برای حرکات بود. می‌گوید از من می‌پرسند بگذاریم یا نگذاریم؟ می‌گویم: **«فأقول له أما الإمام من المصاحف»**؛ آن مصحف های اصلی‌ای که همه به آن مراجعه می‌کنند، نه. **«فلا أرى أن ينقط»؛** نباید آن‌ها را نقطه بگذاریم. آن‌ها باید تاب همه چیز‌ها را داشته باشد. **«ولا يزاد في المصاحف ما لم يكن فيها»**؛ همانطور که زور اول نوشته شده، باید باشد. یک نقطه و یک اعراب نباید در آن اضافه کنید. من عرض کردم حسن گفته، ولی ظاهرا ابن سیرین است. «قال محمد» دارد. وقتی در آن زمان می‌گویند «قال محمد» یعنی ابن سیرین. ابن سیرین گفته من نمی‌خواهم اعراب و نقطه بگذارید، «مخافة ان يزاد في الحروف و ينقص»[5].

حروف در اینجا به چه معنا است؟ نقطه و اعراب بگذاری که کم و زیاد نمی‌شود. یعنی یک قرائتی که نیست، یک دفعه یک اعراب می‌گذاری و آن قرائت بین مردم می‌آید. «یزاد فی الحروف»؛ یعنی بناء حروف بر سماع است. بر سند است، بر شنیدن است، بر تواتر بین مسلمین است. نه اینکه شما مصحف را اعراب گذاری کنید و با این اعراب گذاری یک قرائتی را اضافه کنید. حتی بعضی‌ها گفته‌اند اینکه ابوالاسود دوئلی در ابتدا ابا کرد، به این خاطر بوده که احتمال قرائات باشد. بعد کاری کردند که او آمد به‌عنوان یک ای چند قرائت –در مصاحف قدیم هم هست- فقط شروع به اعراب گذاری کرد. ابوالاسود نقط الاعجام هم نکرد. ابوالاسود تنها اعراب هایی که شخص می‌توانست به اشتباه بخواند را گذاشت- «ان الله بریء من المشرکین و رسوله» - که دیگر این اتفاق نیافتد، لذا به «رسولَه» اعراب گذاشت. یعنی «انّ‌رسوله و انّ‌الله بریء من المشرکین». لذا به‌خاطر اینکه اشتباه می‌شد این کار را کرد.

خُب مالک گفت مصاحف اصلی نمی‌شود. بعد می‌گوید:

«وأما المصاحف الصغار التي يتعلم فيها الصبيان وألواحهم»؛ مصاحفی که برای مسلمین حالت مرجعیت ندارد؛ یک بچه‌ای می‌خواهد بخواند و یاد بگیرد و تمرین کند، **«فلا أرى بذلك بأسا»؛** که نقطه بگذارند تا اشتباه نکند.

«قال عبد الله»؛ عبد الله یعنی ابن وهب. عبد الله بن وهب صاحب تفسیر. **«وسمعت مالكا وسئل عن شكل المصاحف»؛** شکل یعنی اعراب. خصوص اعراب است. وقتی می‌گویند شکل، منظور تنها اعراب است. به نقط اعجام شکل نمی‌گویند. اگر جایی پیدا کردید اضافه کنید. طبق آن چیزی که در ذهن من است در قدیم وقتی شکل می‌گفتند منظور تنها اعراب بود.

«فقال أما الأمهات»؛ مصاحف ام، «فلا أراه وأما المصاحف التي يتعلم فيها الغلمان فلا بأس».

---

[1] المقنع في رسم مصاحف الأمصار (ص: ۱۹)

[2] مفاتيح الجنان نویسنده : القمي، الشيخ عباس جلد : 1 صفحه : 593 «أَشْهَدُ أَنَّكَ بابُ الْمَوْلى أَدَّيْتَ عَنْهُ.. السَّلامُ عَلَيْكَ مِنْ بابٍ امٍ آمَنَكَ وَمِنْ سَفيرٍ امٍ أَوْسَعَهُ وَمِنْ ثِقَةٍ امٍ امْكَنَكَ!».

[3] همان ۳۶

[4] المحكم في نقط المصاحف (ص: ۱۱)

[5]- فضائل القرآن لابن الضريس (ص: ۳۲) ؛ «...عن محمد، قال: " إذا أتى الرجل على هذه الآية وهو في الصلاة {إن الله وملائكته يصلون على النبي} الآية، أو يأتي على الآية فيها الرغبة والرهبة قال: يمضي كما هو، وقال: جردوا القرآن "».

-المصاحف لابن أبي داود (ص: ۳۲۲)؛ «... عن الحسن، أنه كان يكره التعشير والنقط، وقال: «جردوا القرآن ولا تلبسوه بشيء».

-همان؛ «عن ابن سيرين، أنه كان يكره أن يكتب في المصاحف هذه العواشر والفواتح، ويقول: «جردوا القرآن»».

بررسی ریشه داشتن استفتاء از مالک در ضعف خط در ابتدا و تکامل آن در زمان مالک

دلیل اول اگر دو خط رواج داشت، سؤال از ابتدا مطرح می‌شد نه در زمان مالک

تا اینجا عباراتی بود که این آقایان آورده بودند. خُب حالا می‌خواهد از آن‌ها چه استفاده‌ای کنند؟ در ادامه دو نقل از دانی می‌آورند.

> زرکشی[1] می‌گوید ابن حنبل گفته:
>
> «وقال الإمام أحمد رحمه الله تحرم مخالفة خط مصحف عثمان في ياء أو واو أو ألف أو غير ذلك». از این نقل های تاریخی می‌توان برداشت نمود که در دوره توحید مصاحف دو شیوه نگارش وجود نداشته. زیرا چنانچه از ظاهر عباراتی که گذشت بر می‌آید، خط در این دوره با یک روند تکاملی مواجه شده. که با خط مصاحف در بعضی از کلمات هم‌خوانی ندارند. و بر این اساس از مالک برای نگارش مصحف با خط تکامل‌یافته جدید، سؤال شده است و وی نیز با چنین کاری مخالفت می‌کند. درحالی‌که اگر دو شیوه نگارش از قبل رایج می‌بود، دیگر چنین سؤالی مطرح نمی‌شد.

«... درحالی‌که»؛ بزنگاه حرفشان در اینجا است؛ **«اگر دو شیوه نگارش از قبل رایج می‌بود، دیگر چنین سؤالی مطرح نمی‌شد»**؛ این قضیه شرطیه درست است؟! دو شیوه نگارش یعنی یکی عموم مردم و یکی خصوص مردم، اگر این دو شیوه بود، دیگر چنین سؤالی مطرح نمی‌شد که بگویند آیا جایز است بنویسیم. خُب آن مختص خودش بود. مختص خودش را داشت. از اول دو جور بود. لذا «ما احدثه الناس» بود، چرا بخواهند دوباره تغییری بدهند؟! بنابراین بعداً خط جدیدی پیدا شد و در آن زمان یک خط بیشتر نبود.

شاگرد: پیش فرضشان این است که خطی که اختراع شده، در خط مردم بوده که اختراع شده و تکامل پیدا کرده؟

استاد: یعنی همان خط واحدی که مصحف با آن نوشته شده بود، «احدثه الناس»؛ مردم خط تکامل‌یافته تری را آوردند. حالا سؤال می‌کنند که آیا می‌توانیم به خط جدید بنویسیم یا نه؟ و الا اگر قبلش دو خط بود، همان قبل هم این سؤال پیش می‌آمد که آیا می‌توانیم مصحف را به سائر خطوط بنویسیم یا نه؟

شاگرد۲: آن اوائل این قدر افراد با سواد و متکی به خط نبود. کمکم گسترش پیدا کرد. همانطوری که توسعه قرائات هم کمکم اتفاق افتاده. لذا بین مقدم و تالی ملازمه ای نیست.

---

[1] البرهان في علوم القرآن (۱/ ۳۷۶)

پاسخ به استدلال؛ استفتاء از وجود الف و واو، دلیلی بر امتیاز مصحف عثمانی بر خط رایج آن زمان، نه تکامل خط

استاد: برای اینکه همه وجوه را ببینیم عرض میکنم؛ وقتی اینجا میگوید «احدثه الناس الهجاء»، دو سوالا از مالک میپرسیم. یکی میگویند مردم هجائی را احداث کردهاند، طبق آن بنویسیم ای نه؟ یکی دیگر اینکه میگویند در مصحف الف و واوی هست، آن را تغییر بدهیم ای نه؟ نفس همین سؤال دوم کاشف از این است که مصحف یک امتیازی داشته. یعنی از خطوط رایج همان زمان هم، مصحف امتیازی داشته. و الّا اگر این الف و واو در خط واحد زمان قبل بود، دیگر نیازی نبود دوباره بگویند ما آنها را در مصحف تغییر بدهیم ای ندهیم. شاهدش چیست؟

پاسخ دوم؛شاهد امتیاز رسم

مصحف نسبت به رسم

رایج: کتب اختلاف رسم

مصاحف در صدر اول و بیان

قطع و وصل

الف) کتاب «اختلاف مصاحف الامصار» ابن عامر

شاهدش در کتابهای بسیاری قدیمی است. ابن عامر صد و هجده وفات کرده است. کتابی دارد به نام «اختلاف مصاحف الامصار»، همچنین کتابی در وقف و ابتدا دارد، قبل از او یحیی بن یعمر است. از شاگردان ابوالاسود بود. دو نفر بودند که در نقط الاعجام مصحف نقش دارند.

ب) کتاب «القطع و الوصل» یحیی بن یعمر

او یک کتاب دارد به نام «کتاب القطع و الوصل». یعنی از صدر اول از یحیی بن یعمر شروع شده تا بعد. چقدر کتاب داریم در قطع و وصل. قطع و وصل چه بوده؟ شاید در نجاشی هم از علماء شیعه باشند. یعنی وقتی مصحف می‌نوشتند مواردی بوده که اگر مردم بنویسند، وصل می‌نویسند ولی در مصحف منفصل نوشته شده بود و همه هم بر آن مواظبت می‌کردند. « فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا قِبَلَكَ مُهْطِعِينَ[1]، لام را درشت نوشته است. به این موارد قطع می‌گویی‌م. یعنی لامی که باید به «للذین» وصل شود جدا نوشته می‌شود. وصل هم در جاهایی است که باید قطع نوشته شود ولی وصل نوشته شده. مثل «وَلَوْ أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّن شَيْءٍ[2]» خیلی روشن است که «انّ» است و «انّما» نیست. جلسه‌ای بود آن استاد می‌خواستند سوالشان را بپرسند گفتند «أنّما» درست است یا «إنّما»؟ جوابش این بود که هیچکدام. «أنّ ما» است. «أنّما» و «إنّما» نیست. در قرآن زیاد است. به اینها وصل می‌گویند. یعنی کاتب متصل نوشته و حال اینکه معلوم است منفصل است. از روز اول اینها را منضبط نوشته اند. مواردیکه شما باید در مصحف قطع کنید. باید در مصحف وصل کنید. خب اینها استثنائاتی بود که برای آن کتاب می‌نوشتند، اگر یک خط بود وقتی می‌خواستند «للذین» بنویسند، لازم نبود جدا بنویسند. این کتاب‌های اول برای قرن اول و بعدش است. کاشف از این است که رسم مصحف برای خودش یک اختصاصاتی داشت. این اصلش است. می‌خواهیم قدم به قدم جلو برویم.

شاگرد: اینها در فدکیه آورده‌اید؟

استاد: هرچه ممکن بوده بله. اینها خیلی گسترده است. باید مطالعه کنیم. از خستگی مطالعه در بیایی‌م و بعد یادت باشد، دوباره برگردی و جمع‌آوری کنی و بگذاری. یعنی واقعش وقتی آدم کار می‌کند خیلی کار می‌برد تا یک امر سر برسد.

شاگرد: جای آن کجا است؟

---

[1] المعارج ۳۶

[2] الانفال ۴۱

دو مثال «لأَاْذْبَحَنَّهُ» و «وَلأَوْضَعُوا»

استاد: در همین صفحه مصحف به نظرم باشد. مثلاً «لأَاْذْبَحَنَّهُ»[1] را مفصل در صفحه مصحف آورده‌ام. اگرمراجعه کنید یک صفحه مفصلی است راجع به نظراتی که چرا به این صورت نوشته شده؛ «لأُعَذِّبَنَّهُ عَذَاباً شَدِيداً أَوْ لأَاْذْبَحَنَّهُ»، اولش «لأُعَذِّبَنَّهُ» است که لام دارد، این خوب است

کلمه بعدش «او لأَاْذْبَحَنَّهُ» است. الف دارد. «وَلأَوْضَعُوا خِلَالَكُمْ»[2]، «لا اوضعوا». موارد مفصلش در آن صحفه هست. رسم المصحف اصل صفحه است، در سوره مبارکه نمل آیه بیستویک. صفحه رسم المصحف، بعد فهرست آیات رسم المصحف، شما به سوره مبارکه نمل بروید، آن جا می‌بینید. هر چه کلمات بود در آن جا آورده‌ام. در سوره معارج هست. فعلاً چیزی در آن صفحه اضافه نکرده‌ام. عینی فعلاً صفحه آن ایجاد شده، تا بعداً فراموش نشود. الآن در «فَمَالِ هَؤُلاَءِ الْقَوْمِ لاَ يَكَادُونَ يَفْقَ

حَدِيثاً »[3] «مال» جدا نوشته شده است. اینها از چیزهایی است که از قدیم بحثش بوده.

شاگرد: در قسمت دوم کتاب پژوهشی در رسم المصحف آن اختلافات را در جدول آورده است.

استاد: بله، کتاب جدول های خوبی هم دارد.

کجا بودیم؟

شاگرد: می‌فرمودید برای قطع و وصل کتاب نوشته شده.

استاد: بله، پس این یک قدم است که برای ما با شواهد عدیده مسلم شود.

سؤال دومی که در این کتاب هست، این است: می‌گوید «قال ابوعمرو وروی و سئل مالك عن الحروف التی تكون في القرآن مثل الواو والألف»؛ نه اینکه از روز اول در خط مردم بوده باشد. اگر می‌نوشتند که باید از کل خط سؤال کنید. این برای اینکه اختصاصات مسلم است.

---

[1] النمل ۲۱

[2] التوبه ۴۷

[3] النساء ۷۸

احتمالات مطرح در معنای «احدثه الناس من الهجاء»

اظهر احتمالات؛ حروف الفبا

اما هجاء به چه معنا است؟ «احدث الناس من الهجاء». فقط در ذهن من پنج احتمال آمده است که در زمان مالک این محتملات بوده. بعضی از آنها ضعیف است و بعضی از آنها قوی در این است که مقصود از مردم از «احدث الناس من الهجاء» آن باشد. اظهر موردش این است: چه زمانی می‌گویند «احدث الناس من الهجاء»؟ هجاء چیست؟ هجاء، حروف الفبا است. اصل معنای آن به‌معنای قطع است. هجاء یعنی حروف مقطعه. عرض کردم مرحوم صدوق در توحید صدوق یک باب دارند که روایات هجاء را آورده‌اند. من هم در صفحه رسم المصحف روایات مربوط به مسأله رسم المصحف را آورده‌ام. شما ملاحظه کنید. در اینجا هجاء چیست؟ اظهر احتمالی که به ذهن من می‌آید این است. خود این آقایان در کتاب پژوهشی در رسم المصحف می‌گویند ما سه جور خط داشتیم. خط عروض، خط قیاسی و خط مصحف. این تقسیم‌بندی خوبی است با مستنداتی که دارد.

احتمال اول؛احداث خط عروض

خط عروض همین قرن دوم پدید آمده. خود جناب خلیل بن احمد به نظرم قبل از مالک وفات کرده است؛ صد و هفتاد و پنج است. اینها معاصر بوده‌اند. مبدع علم عروض و خط عروض، خلیل بوده. خط عروض یک نحو هجاء است. هجائی است که می‌نوشتند. البته این اظهر نیست. هجائی است که هر چه را می‌گفتند می‌نوشتند. یعنی اگر می‌گویی «زیدٌ» آن را «زید» نمی نوشتند، می‌نوشتند «زیدن». هرچه که به لفظ می‌آمد را می‌نوشتند. مثلاً اگر کلمه جالله را «الله» می‌گویی، آنها «اللاه» می‌نوشتند. این کار علم عروض بود. برای اینکه آنها می‌خواستند هجی کنند؛ «**syllable**»، و آن بخش‌هایی که کلام می‌گیری را بنویسند، ابحر چه بود؟ «مفاعل، فعلاتن،فعولن و ...» بود. وقتی می‌خواستند این بخش‌ها را بفهمند تمام آن چه را که به لفظ می آمد را می‌نوشتند تا بتوانند با آن بحرهایی که در علم عروض داشتند منطبق کنند. این یک خط بود.

خُب حال این سؤالی است که دور نیست. می‌گویند الآن این علم و خط عروض در آمده، آقای مالک اجازه می‌دهی ما قرآن را به این صورت بنویسیم؟ یعنی هر چه تلفظ می‌کنیم را دقیقاً روی نوشته بیاوریم. این یک سؤالی است. نمی‌توانیم بگوییم ناظر به آن نباشد.

احتمال دوم؛ احداث خط قیاسی

خط دیگر، خط قیاسی است. خط قیاسی، باز هم به نظرم اظهر مطالب نباشد. خط قیاسی را در اینجا توضیح داده‌اند، وقتی نحو قوی شد، در زمان خود خلیل و ابوعمرو بصری و ... نحات ضابطه‌ای به نام خط قیاسی گذاشتند. یعنی خطی که با شروع و پایان باشد. یک کلمه را می‌گرفتند و می‌گفتند فرض می‌گیریم قبل از آن چیزی نیست، این کلمه چطور شروع می‌شود؟ اگر بگویی «و اکتب» آن را به واو وصل کرده‌ای، الف ندارید، لذا باید الف را بیاندازید. آنها می‌گفتند واو را نیاور، ابتدا به ساکن کلمه را بگو؛ می‌شود «اکتب». می‌گفتند فرض بگیرید که به کلمه ابتدا کرده‌اید، حال که می‌خواهید ابتدا کنید چون عند الابتدا الف را می‌گویی، الف را بیاور. پس الف وصل را هم می‌نوشتند. پایان کلمه به چه صورت بود؟ فرض بگیر پایان کلمه را وقف کرده‌اید؛ فرض نگیر آن را بزنی. نگو «رحمة الله». الآن می‌گویی‌م «رحمة الله» پس باید تاء را بنویسی‌م. می‌گویند نه، درست است که «تاء» را می‌گویی‌د ولی خود «رحمت» را قطع کن و فرض کن دارید ابتدا می‌کنید و فرض بگیر که دارید وقف می‌کنید، یعنی یک کلمه به تنهایی باشد. اگر وقف کنید چه می‌گویی‌د؟ می‌گویی‌د «رحمه». خُب پس باید با «ه» آن را بنویسی‌د. در مصحف «رحمت» با تاء دو نقطه نوشته می‌شد اما در خط قیاسی چون می‌زان این بود که کلمه را در حالت وقف در نظر بگیریم، با «ه» نوشتند. در خط قیاسی «رحمه» را با «ه» می‌نویسند. چه کسی مبدع اینها بودند؟ نحات. نحات با این قیاس شروع کردند. یعنی هر کلمه را در حال ابتدا و در حال وقف در نظر بگیر و به آن صورت بنویس.

شاگرد: این خط از چه زمانی در آمده؟

استاد: این خط قیاسی از زمان مالک در آمده بود. چون مبدع آن نحویین بودند.

شاگرد: در همان قرن دوم.

استاد: بله.

الآن هم آقایان توضیح می‌دهند و می‌گویند:

«علماء بصره و کوفه قواعد این خط را با استفاده از رسم مصاحف و علم صرف و نحو وضع کرده‌اند». با این توضیحی که عرض کردم مباحث مفصل تری هم دارد. خُب این هم یک گزینه است که خط قیاسی در آن زمان بوده است. از مالک می‌پرسند اجازه می‌دهی به خط قیاسی بنویسی‌م ای نه؟ منافاتی ندارد که قبل از آن هم مصحف نوشته می‌شد. «احداث الناس» نمی‌گوید قبلش دو جور نبود. منافاتی ندارد.

احتمال سوم؛ نقط الاعجام و الاعراب

احتمال دیگر هم باز قوی نیست، این است که مقصود از هجاء، همین نقط الاعجام و نقط الاعراب باشد. یعنی این طوری که مردم الآن با اعراب و اعجام می‌نویسند، اجازه می‌دهی؟ گفت نه. بدون اعراب و اعجام بنویسید. این هم احتمال سوم.

احتمال چهارم؛ تبدیل خط حجازی به خط کوفی متاخر

احتمال دیگر هم که در این فضا است، ما دو خط قدیمی داریم، یکی بیشتر در قرن اول بوده که حالا به اصطلاح می‌گویند خط حجازی است. ماخوذ از آن چیزی است که ابن ندیم در الفهرست گفته است. مثلاً مصحف امیرالمؤمنین که این آقایان در مؤسسه چاپ کرده‌اند خط کوفی است. رواجش در قرن دوم بوده است. آن مصحفی که بیست روز پیش رونمایی شد، به خط حجازی است؛ خط مایل که رواج آن در قرن اول بود. خُب همینجا یک احتمال را به‌عنوان بحث مطرح می‌کنم. از مالک می‌پرسند جلوترها با خط حجازی می‌نوشتند، الآن رسم شده –در قرن دوم خیلی رسم شده بود- با خط کوفی متأخر می‌نویسند –قبلی کوفی متقدم بود و الآن با کوفی متأخر می‌نویسند. مثلاً در خط کوفی متأخر الف مایل نیست و اگر نگاه کنید تفاوت آن‌ها را فوری می‌فهمید که این خط حجازی است و آن خط کوفی قرن دوم است- این هم یک احتمال است. این احتمال چهارم است.

احتمال پنجم؛ تبدیل خط کوفی به خط نسخ

احتمال پنجمی هم هست که در ذهن من طلبه نسبت به سؤال از مالک، اظهر وجوه است. می‌گوید «احدث الناس من الهجا»، بالدقه اعراب گذاری که هجا نیست. خط کوفی که مایل بود و آن را تبدیل کردند هم اصلاً هجا نیست و هجای احداث نشده. هجا همان هجاء است. حروف همان حروف است. همه می‌توانستند بخوانند و یک اندک تفاوت در آن بود. ای در خط قیاسی که هجاء تغییری نکرده بود. چه با تاء بنویسید «رحمت الله» و چه با «ه» بنویسید، هجاء تغییری نکرده است. یعنی حروف همان حروف هستند و فقط شما به جای تلفظ تاء، هاء نوشته اید. پس «احدث الناس من الهجاء» به چه معنا است؟

پنجمین احتمال این است که خط نسخ تازه شروع شده بود. ریشه‌های خط نسخ از همین زمان مالک شروع شده بود، تا زمان ابن مقله مدتی طول کشیده بود تا این نسخ کامل شود. نسخ یعنی چه؟ یعنی دقیقاً یعنی «احدث الناس من الهجاء». «هجاء» یعنی قلم، دو قلم است. ما که الآن با خط نسخ انس داریم اصلاً نمی‌توانیم خط کوفی را بخوانیم. آنها «ن» را طور دیگری می‌نویسند. «م» را طور دیگری می‌نویسند. حرف همان حرف است؛ «ن» همان «ن»است اما وقتی خط کوفی را نگاه می‌کنیم نمی‌دانیم کدامش است. مگر اینکه از قبل آیه را بدانیم. وقتی آیه را دانستیم اگر بعضی از حروفش را تشخیص دادیم می‌خوانیم. این هجاء می‌شود. یعنی زمان مالک خط نسخ شروع شده بود. به قول امروزی‌ها تغییر فونت می‌گویند. یعنی آن چه را که مردم قبلاً به خط کوفی، حجازی، و خط قیاسی می‌نوشتند، عوض شد؛ حتی در خط قیاسی «ن» را به همان خط کوفی می‌نوشتند؛ «ن» که آنها می‌نوشتند به‌صورت خط لاتین، مثل «ا» بود. یک نقطه رویش بود و همینطور پایین می‌آمد. در خط نسخ دیگر «ن» به این صورت نیست، یک چیزی گردی نوشته می‌شود که نقطه وسط آن می‌آید. یعنی کاملاً شکل حروف فرق دارد. در اصطلاحی که مرحوم نراقی دارند، «قلم» می‌گویند. اقلام یعنی چه؟ یعنی شما برای این بیست و هشت حرف، یک رمزی می‌گذاری که مانوس نوع نیست، بلکه رمز دیگری است. شما می‌توانید آن را بخوانید چون قلم را بلد هستید. وقتی هم می‌خوانید مردم می‌بینند دارید «بسم الله» می‌خوانید اما کسی که آن قلم را ندانند نمی‌فهمد که شما «بسم الله الرحمن الرحیم» نوشته اید. چون حروفش فرق دارد. به این قلم می‌گوییم. خط نسخ در آن زمان تازه شروع شده بود. مردم طوری می‌نوشتند که کسی این را می‌خواند، اگر آن را بلد نبود نمی‌توانست بخواند.

شاگرد: هجاء خود حرف است یا نوشتار حرف است؟

استاد: نوشتار حرف است. همین را می‌خواهم بگویم. «احدث الناس من الهجاء». خط قیاسی که احداث هجاء نبود. همان هجاء بود فقط جوراجور می‌نوشتند. یعنی الف را گاهی می‌آوردند و گاهی نمی آوردند. گاهی «ت» می‌نوشتند، گاهی هم «ه» می‌نوشتند. ولی «ه» همان «ه» بود. «ت» همان «ت» بود، فرقی که نکرده بودند. به خلاف خط نسخ. لذا ابن مقله در سیصد که خطاط مهمی بود...؛ و در آن زمان مصاحف زیادی به خط نسخ نوشته شد که تا الآن به خط نسخ می‌نویسیم، چرا؟ چون یاد دادن خط نسخ آسانتر بود، نوشتنش آسانتر بود و همه جهات را داشت. فقط مثل مالک گفته بود

ننویسید. به‌عنوان احتمال عرض می‌کنم. گفته بود آن حروف را نمی‌توانید چون کاملاً خط مصحف تغییر می‌کند. لازمه آن هم همین است که ما در اینجا نشسته‌ایم. ما به‌راحتی قرآن را از روی خط نسخ می‌خوانیم، اما خط کوفی را اصلاً نمی‌توانیم بخوانیم. باید درس آن را بخوانیم. باید مدتی انس بگیریم و مدتی تمرین کنیم تا اگر یک لوحی بیاید بتوانیم بخوانیم. من خیلی کم مراجعه کرده‌ام الآن که یک لوح کوفی جلوی من می‌گذارند در شرائط عادی نمی‌توانم بخوانم. چرا؟ چون حروف آن را تشخیص نمی‌دهم. کاف و لام و ... تفاوت می‌کند.

شاگرد: این مقله در سیصد چه کار کرد؟

استاد: مصاحف را به خط نسخ نوشت. همین خطی که امروزه ما می‌نویسیم.

شاگرد: در زمان مالک خط درآمده بود ولی با آن نمی نوشتند؟

استاد: مصحف را نمی نوشتند. برید و چیزهای دیگر را با آن می‌نوشتند. اما مصحف را نمی نوشتند.

شاگرد: چه زمانی شروع به نوشتن مصحف با آن کردند؟

استاد: بعضی‌ها نوشته بودند. اگر هیچ کسی ننوشته بود، ممکن نبود این مقله بتواند چنین کاری کند. قبلش مالک گفته بود ننویسید. ولی از بس راحت بود کسانی که کار کرده بودند می‌نوشتند. کم‌کم آمده بود و مقله چون وزیر دربار عباسی بود، با پشتوانه قدرت حکومتی خط نسخ را در مصحف مسلمین رسم کرد. یعنی دیگر کسی نمی گفت ننویسید ای بنویسید. تا قرن پنجم و ششم، خط کوفی حسابی رایج بوده. بعد کم‌کم زینتی شد. الآن هم زینتی است. تا قرن پنجم بود اما از قرن پنجم به بعد زینتی شد. این مقله در سیصد این کار را کرد. تا قرن پنجم هم با خط کوفی می‌نوشتند ولی از قرن پنجم به بعد سیطره نوشتن با خط نسخ شد. این احتمال به فعلاً در ذهن من در سؤال از مالک، اظهر است. این درآمده بود. چرا؟ چون «احدثه الناس من الهجاء». درحالی‌که در تمام فروض دیگر هجاء تغییر نکرده بود. در کاربرد هجاء واحد که «ه» بنویسیم ای «ت» بنویسیم، ای الف را بیاوریم ای نیاوریم اختلاف پیدا می‌شد. اما اینجا احداث هجا بود و خط تغییر کرده بود. خط نسخ شده بود، به‌نحوی‌که کسی که این را می‌دید نمی‌توانست آن را بخواند و کسی که آن را می‌دانست نمی‌توانست این را بخواند. یعنی کسانی که اگر خط کوفی بلد بودند، تا زمانی‌که خط نسخ را بلد نبودند نمی‌توانستند قرآن بخوانند. یک چیز گردی می‌دیدی که وسطش نقطه است، می‌گفت این چیست؟ می‌گفتند نمی‌دانم. اصلاً خبر نداشت که این «ن» است. چرا؟ چون در ذهن او «ن» به همان خط کوفی بود.

شاگرد: در این صورت تفاوت رسم عثمانی با رسم رایج آن زمان چه می‌شود؟

استاد: اصل سؤال من هم همین بود. تفاوت رسم عثمانی با رسم رایج چه می‌شود؟ در رسم عثمان خصوصیتی را دخالت می‌دادند. در جاهایی در برید، الف را می‌آوردند اما در آن نیاوردند. چرا؟ چون هم بتوانید «کتاب» بخوانید و هم بتوانید «کتب» بخوانید. می‌دیدند هم قرائت «کتاب» داریم و هم قرائت «کتب» داریم، لذا در آن جا الف را می‌انداختند. این انداختن در مواضعی اختصاص به مصحف داشته، چرا؟ چون بتوانیم آن دو قرائت را بخوانیم.

شاگرد۲: در خود «بسم الله الرحمن الرحیم» هم تعمدی بوده که ننوشتند.

استاد: البته این‌که در فن خط، سائر مصاحف...؛ چون می‌دانید خیلی از مصاحف قدیمی پیدا شده است. مطابقت دادن و این‌که کجا به این صورت بوده و نبوده، نیاز به پی جویی موارد دارد. این‌که می‌فرمایند در چه چیزی تفاوت بود، مثلاً در خیلی از جاها بعد از واو جمع، الف نیاورده‌اند. در برخی از

جاها بعد از واو اصلی کلمه، حرف الف را آوردهاند. اینها خودش یک فنی است که چرا اینطور و آنطور است.

در احتمال ادخال الف بنابر رسم رایج در مصاحف

شاگرد: به‌عنوان یک احتمال هم می‌تواند این باشد که عده‌ای در قرآن الف را اضافه کرده‌اند. یعنی قرآن را به‌صورت رسم رایج آن زمان نوشته‌اند.

استاد: این مطلب خوبی است. بعداً عرض می‌کنم. ببینید مواردی داریم که اصلاً این احتمال در آن صفر است. چرا؟ چون یک جایی الف زیاد شده و جمیع مصاحف قرن اول و آخر در نقل قرائت، می‌گویند این الف بوده است. پس معلوم می‌شود یک نفر با خط قیاسی آن را اضافه نکرده است. الآن همین مصحف امیرالمؤمنین را فکر کنید.

نقد توجیه غانم قدوری در رسم «لااذبحنه»

بعداً در آن صفحه‌ای که آورده‌ام توجیهات آقای غانم قدوری را نگاه کنید. البته در آن صفحه، «ل» که آقای غانم قدوری می‌آورد، بد چاپ شده است. حروف به جایی برگشت کرده‌اند که الآن ما می‌نویسیم. و حال این‌که مقصود غانم قدوری آن «ل» است که قدیم بوده است. «ل» که یک مثلث زیرش بوده. «ل» ای که یک قاعده مثلثی دارد. مقصود او آن است. ما که آن را کپی گرفتیم خودش آن را تبدیل کرده است. او می‌گوید «ل» یک قاعده داشته که به‌خاطر آن «لا اذبحنه» نوشته است. و حال این‌که حرف او هم سر نمی‌رسد. «لاعذبنّه» هم همین‌طور است. یعنی کاملاً می‌بینیم یک «لاعذبنه» دارد، دنبالش «لااذبحنه» دارد، در همه مصاحف هم همین‌طور است. در مصحف منسوب به اهل البیت علیه‌السلام هست. الآن در این مصحف جدید هم نگاه کنید که «لااذبحنه» الف دارد ای ندارد. علی القاعده دارد. ولو دانی می‌گوید «لأَوۡضَعُوا۟» در جمیع مصاحف است، «لااذبحنّه» در بعضی از آن‌ها نیست. حال آن بعضی که او می‌گوید، به نظرم الآن در مصاحفی که آدرس داده می‌شود و مخطوطاتی که هست، همه دارند. پس ما نمی‌توانیم بگوییم یک نفر اضافه کرد و خلاص شد. اگر یک نفر اضافه کرده بود دیگران نمی کردند. من این‌که مواردی داریم که رسم المصحف مورد اجماع است، و حال این‌که واضح نزد کل است آن نباید در اینجا باشد؛ «لأَوۡضَعُوا۟» و «لااذبحنه» نباید باشد، اما هست پس آن احتمالی را که شما می‌گویید در بعض مواردش هست. همان را به‌عنوان چیزی که باید حل شود حل کنیم، تا بقیه مواضع.

شاگرد: قرائت «لااذبحنّه» هم داریم؟

استاد: نه.

شاگرد: نکته آن چه بوده؟

استاد: غانم قدوری می‌گوید مطالبی که دیگران گفته‌اند قانع‌کننده نیست. خودش «لا» را می‌گوید و می‌گوید آن هم از انس کاتب بود. خُب اگر از انس بود در «لاعذبنّه» انس نداشت؟! اصلا جوابی ندارند. آن مراکشی می‌گوید می‌خواست بگوید یعنی فعل واقع نشده. خُب «لاعذبنّه» هم واقع نشد. مراکشی می‌گوید «لاعذبنّه و لااذبحنّه» یعنی دومی شدیدتر از قبلی است. در ذهن من احتمالاتی هست. اگر بعداً شد عرض می‌کنم. در این حرف ظرافت کاری هایی هست که اگر مطمئن می‌شدیم بر آن مصحف اجماع می‌کردند، با آن چیزی که واضح است که ربطی به خامی خط ندارد...؛ مدام می‌گویند خط خام بوده. این‌که «لاذبحن» را «لااذبحن» بنویسید، این خامی خط است؟! کجای خامی است؟! باید حل شود. باید روی آن فکر شود. یک چیزی بوده که همه می‌نوشتند. اجماع بر این بوده که این کار را بکنند. در برخی از مواضع تصحیح می‌کردند شاهد این است که این‌ها را نکرده‌اند.

والحمد لله رب العالمین